

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۶ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۷۰

قصائد

- ۶۶ -

تجدید مطلع

(مدح ملا عبدالشکور خان)

سوخت دلم را غم گیتی، چنان
بار غم از تیر فلک، بر من است
نیست شبی، کز الم روزگار
از ستم مِخَلب^۱ شاهین غم
از اثر بخت زیون الغیث
دوش کزین پرده نیلوفری
پرده شب گشت، مر آفاق را
کآیدم از سینه نفس، چون دُخان
پُشتم ازان رو شده همچون کمان
گوش فلک نشنود از من، فغان
در بر من دل چو کبوتر، تپان
وز روش چرخ روان الامان
گشت رُخ خسرو انجم، نهان
نسخه ای از آکسوت عباسیان

^۱ "مخلب": (بر وزن "محور") اسم آله عربی و در معنای "چنگال"

لشکر شب، یکسره گیتی گرفت
 من ز ستمهای جهان، با سپهر
 بس، که ازو بود دلم، پُر ز درد
 کای ز تو بهر من غمناک، رنج
 ای ز جفاهای فراوان تو!
 چند زنی ناوک درد و الم؟
 نامده هنگام ترحم، هنوز
 من شده با چرخ به گفتار، گرم
 هاتفی آواز برآورد و گفت:
 با فلک خیره سر کجنهاد
 پیش کسی رو، که تواند گرفت
 گفتمش آن کیست؟ که یارد زدن
 گفت: که خورشید سپهر جلال
 روشنی افزای چراغ مهی
 خان فلک قدر شکوه زان که هست
 آن، که فلک بسته به درگاه او
 وان، که بود از ره عزّ و شرف
 مجلس او، غیرت خُلد اِرم
 ابر ز غیرت فتد، اندر عرق
 بحر شود خشک چو هنگام بذل
 کیست زُحل، بر فلک هفتمین؟
 چیست فلک با همه عز و جلال؟
 هست جهان با همه برگ و نوا
 ای ز وجود تو جهان، باگزین
 رأی تو بر هرچه کند اقتضا
 و آنچه به پیش تو بود، ناپسند

از در چین، تا به حدِ قیروان
 داوریی داشتیم، اندر میان
 از ره پرخاش گشادم، زبان
 وی ز تو سود من مسکین، زیان
 لاله صفت سینه من، خونچکان
 بر دل غمناک من ناتوان
 کز ره بیداد بیچی عنان
 کز در غمخانه من ناگهان
 کای شده دور، از وطن و خانمان
 چند گشائی سخن رایگان
 داد ترا، از فلک بدگمان
 پنجه کین، در کمر آسمان
 خان فلک چاکر^۳ عالیمکان
 انجمن آرای بساط مهان
 شاکر او هر که بود در جهان
 از پی خدمت، کمر کهکشان
 گُرد رهش، زینت تاج کیان
 بخشش او، غارت دریا و کان
 چون بگشاید کف گوهرفشان
 خامه جود آورد، اندر بنان
 بر در او هست، یکی پاسبان
 درگه او را یکی از چاکران
 بی کف رادش، چو تن بی روان
 همچو تنی، همدم عقل است و جان
 میل قضا نیست مگر، بر همان
 رأی قَدَر نیز نباشد دران

^۲ "کسوت عباسیان": کنایه از "سیاه و تاریک" است، چون معروف است، که عباسیان سیاه می پوشیدند
^۳ "فلک چاکر": یعنی، آن که فلک چاکر اوست. شاعر ترکیبات بسیار بدیع و غیر عادی دارد، که از جمله "فلک قدر شکوه" را در مصراع "خان فلک قدر شکوه زان، که هست"، می توان برجسته ساخت، که قدر شکوه "خان" را تا فلک بالا می برد، و "خان" مراد از "ممدوح" است.
^۴ "باگزین": یعنی "مطابق انتخاب"، "به انتخاب" و یا "مطابق میل"

آتش قهر تو چو گردد، بلند
وز تف تیغ تو، به فصل بهار
لطف تو، گر روی به باغ آورد
شحنه انصاف تو، هنگام عدل
مادح اگر پیش تو، هنگام مدح
هست بدان سان، که بر آفتاب
بام جلال تو از ان، برتر است
چرخ به ایوان تو در، پرده دار
عزم تو چون پای نهد، در رکاب
هیچ بود تاختن شش جهت
خُلق تو گر یار شود، با نسیم
قهر تو گر صاعقه سازد ز خویش
بازوی فیروز تو، روز نبرد
رایت اقبال تو، وقت ظفر
هرکه به درگاه تو جوید، پناه
وان که سر از چنبر حکم تو تافت
تا بود از حریف مه و آفتاب

کوکب اقبال ترا از زوال

بیم مبادا!!! به جهان، جاودان

* * *

^۵ "آب شدن زهره": در آن زمان، گویا نماینده "ترس" بوده است، که در زبان امروزیان ما ممثل "حسرت" است. آنچه معنای بیت را تأمین کند، اینست، که باید "زهره آب شدن" یا "آب شدن زهره" را به "کفیدن زهره" یا "زهره ترقیدن" تحویل کنیم!!! (مصحح پورتال)
^۶ "نوشیروان": مخفف "نوشیروان" است، که به "عدل" مشهور بود
^۷ "سها": کنایه از ستاره ای "کمنور و ناچیز در برابر آفتاب"
^۸ "رامح": بر وزن "کامل"، اسم فاعل عربی و در معنای "نیزه زن" یا "نیزه انداز" - برخاسته از "رُمح"، که در معنای "نیزه" است.